

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین المعصومین
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در این بود که آیا وجوهی که باعث می‌شود جعل ثواب دالّ بر امر باشد در مورد
تفریق اخبار من بلغ آن وجوه وجود دارد و تطبیق می‌شود یا نه؟ وجه اول و ثانی از آن
وجوه را بحث کردیم، رسیدیم به وجه سوم که وجه سوم حاصلش این بود که از جعل
شارع ثواب را کشف می‌کنیم و این جعل دلالت می‌کند بر این‌که شارع در مقام ترغیب به
آن عمل هست یا آن ترک هست، این مقدمه‌ی اولی؛ مقدمه‌ی ثانیه این ترغیب دلالت می‌کند
بر این‌که آن فعل یا آن ترک محبوب مولا است و مقدمه‌ی ثالثه این‌که بعد از این‌که
محبوب مولا شد بنابراین مقتضی برای امر موجود می‌شود، وجود پیدا می‌کند یعنی کشف
می‌شود که وجود دارد و مقدمه‌ی بعد این است که مقتضی که موجود شد، مانعی هم که
در این‌جا نیست، دلیل بر عدم مانع داریم نه تنها شک، دلیل بر عدم مانع داریم چون
ترغیب کرده، پس بنابراین قاعده‌ی مقتضی و مانع تطبیق می‌شود مقتضی موجود مانع
مفقود، فالمقتضا موجود که عبارت باشد از امر؛ این حاصل این دلیل سوم و وجه سوم.

خب اشکال این وجه این است که ما مبنائاً قبول نکردیم این وجه را، قاعده‌ی مقتضی و
مانع قاعده‌ی تمامی نیست مگر در یک موارد خاص، بنابراین از نظر مبنا ولو تطبیق هم
بکند این بر ما نحن فیه اما لا یفید. اما حالا اگر کسی این مبنا را قبول کرد آیا باز اشکال
بنائی وجود دارد یا نه؟

صاحب منتقی رضوان‌الله علیه ایشان که این وجه برای ایشان هم هست، ایشان به
مقدمه‌ی اولی دوتا اشکال دارد، اشکال اول‌شان این است که این جعل ثواب در اخبار من
بلغ، این دلالت نمی‌کند بر این‌که شارع در مقام ترغیب است، اگر چه ممکن است با این
کار شارع خودبخود اتوماتیک ترغیب حاصل بشود برای نفوذ که بروند این کار را انجا بدهند
ولی فرق است بین این‌که داعی جاعل ترغیب است یا در اثر آن جعلی که می‌کند
خودبخود یک ترغیبی ایجاد می‌شود ولو آن قصد نکرده و برای آن ترغیب آن جعل ثواب را
نکرده. ایشان می‌فرماید که: ظاهر ادله‌ی من بلغ و این روایات این است که شارع در
مقام تفصّل و بیان سیادت و کرامت خودش و روحیات خودش است که می‌خواهد بگوید
سجیه‌ام، روحیه‌ام، دأبم، این است که در این مواردی که به گوش شخصی می‌رسد که
فلان عمل ثواب دارد یا فلان ترک ثواب دارد و او به انگیزه و به امید این‌که به این ثواب
برسد می‌رود کار را انجام می‌دهد دارد اخبار می‌کند که من در این موارد دیگر روی او را
زمین نمی‌گذارم و از باب تفصل این ثوابی که او تخیله و توهمه و امله و آرزو داشته، امید
داشته امل، من این ثواب را می‌دهم؛ این اخبار از سیادت و کرامت و روحیات خودش
است ولی در مقام ترغیب نیست.

س: این یعنی ترغیب ...

ج: بله آقا؟

س: این ترغیب است دیگر، تفضل باشد، بر فرض که همان تفضل هم که باشد باز دارد تشویق می‌کند که انجام بدهید، خوب است دیگر...

ج: نه، ترغیب بر آن بار می‌شود، رغبت ایجاد می‌شود، او اما برای ایجاد رغبت نگفته، او برای این جهت گفته؛ حالا بعد ایشان این مطلب خودشان را بعضی مثال‌های عرفی توضیح می‌دهند، می‌فرمایند که: «و هذا كثيراً ما يصدر عرفاً فيقول القائل إنَّ من قصد داري بتخيل وجود الطعام فيه لا أحرمة من ذلك و أطعمه» اگر کسی بیاید خانه‌ی ما به قصد این که نهار بخورد، شامی بخورد، من محروم نمی‌کنم او را؛ خدا رحمت کند الان یادم آمد مرحوم شیخنا الاستاد که ایشان در ایام طلبگی و در حجره می‌گفتند من ریاضت می‌کشیدم ولی به خدمت شما عرض شود که گوشت می‌خوردم ولی گوشتی که هیچ نمک نداشت، زردچوبه و فلان نداشت، فقط آب و گوشت بود، فقط برای این که ضعیف نشوم اما لذت‌های مادی و حیوانی نبرم؛ بعد یک آقای آمده بود حالا در حجره‌ی ما نشسته بود غذای ما هم همین بود، می‌خواست مثلاً مهمان ما باشد، ما هم دیدم این غذا که نمی‌شود جلوی کسی بیاوریم؛ خلاصه شروع کردیم به قول خودشان پس‌پس کردن یک ذکری، یک مرتبه این اصلاً همین‌طور که آمده بود بنشینید این‌ها بلند شد رفت، در اثر آن خاصیت آن؛ می‌گفتند آقای خوئی به من می‌فرمود تو ریاضت فقیهانه می‌کشی، ریاضت می‌کشی برای این که آن آثار ریاضت را ببری، از آن طرف هم فقیهانه است برای این که نمی‌گذاری ضعیف بشوی از کار بیفتی؛ بنابراین ریاضت، ریاضت فقیهانه است. حالا این آقا دارد چی می‌گوید؟ می‌گوید هر که بیاید حجره‌ی من بیاید، منزل من بیاید، «لا أخيه، أطعمه لا أحرمة» اما نمی‌خواهد کسی را رغبت کند که بیاید بلکه این از خدا می‌خواهد کسی نیاید، چرا؟ برای این که دستش خالی است، در رحمت می‌افتد؛ ولی می‌خواهد این سجه‌ی خودش را بگوید، این روحیه‌ی خودش را بگوید که من این جوری هستم. می‌فرماید که: «فإنَّه في مقام بيان علو همته و طيب نفسه و كمال روحيته ، و ليس في مقام الترغيب إلى قصد داره» که حالا بخواند بگوید بیایید من اطعام می‌کنم من کذا «بل قد يكون كارهاً له لضيق ما في يده و لكنه يتحلى بنفسية تفرض عليه عدم حرمان من أمله و قصده» اما این دارای یک صفتی است، یک بزرگواری است، یک آقامنشی است که هر کس بیاید او را محروم نمی‌کند، اما با بیان این مطلب نمی‌خواهد بگوید که من دارم شما را دعوت می‌کنم، ترغیب می‌کنم. ایشان می‌فرماید که این اخبار من بلغ دارد همین را می‌گوید «من بلغه شيء من الثواب فعمله التماس ذلك الثواب» یا «طلب قول النبي(ص)» در بعضی‌اش هم این را ندارد، این «فله ذلك» یا «اوتيه ذلك». می‌خواهد بگوید من این را می‌دهم اما نه این که ترغیب‌تان می‌کنم حالا بروید این را انجام بدهید ولو این ترغیب خودبخود، بعضی آدم‌ها شنیدند یک چنین آدمی است یا مثل آن شخص که گفت من کسی را محروم نمی‌کنم بالاخره یک عده‌ای ترغیب می‌شوند که بروند؛ ایشان می‌فرمایند که فلذا آن را در «و ان حصلت الرغبة بعد ملاحظة بعد الوعد» این رغبت حاصل می‌شود اما فرق است بین این که آن داعی‌اش ایجاد این رغبت است یا این که نه، داعی‌اش ایجاد این رغبت نیست بلکه بیان آن سیادت و بزرگواری خودش را می‌خواهد بیان بفرماید. این به خدمت شما اشکال اول ایشان...

س:....

ج: حالا بعد عرض می‌کنم.

اشکال دوم ایشان این است که حالا اگر شما نپذیرید از ما که ظهور اخبار من بلغ در این است لاقلاً این است که این احتمالی است مساوی با آن احتمال دیگر که دارد ترغیب می‌کند؛ این جور نیست که حتماً ظهور در ترغیب داشته باشد. ممکن است برای ترغیب باشد تا استدلال تمام، تا بیان تمام باشد؛ ممکن هم هست که نه، فقط برای بیان سیادت و کرم و بزرگواری خودش است که البته خدای متعال این‌ها را هم که می‌فرماید، کرامت‌های خودش این‌ها را که می‌فرماید برای این‌که عباد را بشناسند و در مقام شکر برآیند، او هم نه به خاطر نیاز او به شکر عباد «هو الغنی الحمید» به خاطر این‌که این شناخت عبد فضائل خدای متعال و صفات خدای متعال را و شکر کردن او، این را بالا می‌برد، این از این جهت نه این‌که به خاطر نیازی است که او داشته باشد. حالا بنابراین فوقش این است که امر، امر این روایات مردد بین الامرین می‌شود، وقتی مردد بین الامرین شد باز استدلال عقیم می‌شود؛ این اشکال دو و سوم از این بزرگوار.

این‌جا یک شبهه‌ای هست که ما باید طرح کنیم ببینیم حالا چطور هست؟ آن شبهه این است که یاد می‌آید من یک مقداری موفق شدم درس مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی هم شرکت کردم، ایشان این مسأله را مطرح کردند یک وقت که گمان می‌کنم در شهادت بود، باب کتاب الشهادت بود؛ در کتاب الشهادت بعضی از محرمات آن‌جا بحث می‌شود منها غنا است. به تناسب بحث غنا این فرع مطرح شد که استماع غنا حرام است اما سماع آن که به گوش آدم بخورد که حرام نیست؛ همین‌طور صدای بلند است به گوش آدم می‌خورد، این که اشکال ندارد؛ گوش بکنی اشکال دارد به گوش تو بخورد اشکال ندارد. حالا بحث این شد که آیا اگر دوتا طریق هست برای منزل شخص، یکی این خیابان است، یکی این خیابان است، این می‌داند در این خیابان موسیقی پخش می‌شود، غنا پخش می‌شود، این خیابان نه، این می‌گوید آیا این می‌تواند برود در این، بگوید من قصد گوش کردن ندارم به گوشم می‌خورد از این‌جا می‌روم، از این خیابانی که موسیقی پخش می‌شود یا غنا پخش می‌شود من از این‌جا عبور می‌کنم، من که گوش نمی‌خواهم بکنم به گوشم می‌خورد؛ ایشان می‌فرمودند که در این‌جا مثلاً قریب به ذهن است یا ظاهر این است که این‌جا عرفاً استماع صدق می‌کند، چون شما می‌دانی که اگر بروی این صدا را خواهی شنید و در عین حال با این‌که می‌دانی خواهی شنید و راه دیگری هم وجود دارد، یک مندوحه‌ای هم برای شما وجود دارد که می‌توانی از آن‌جا بروی که اصلاً نشنوی، این اگر این‌جا را اختیار کردی عرفاً صادق است بگویم که استماع الغنا یا موسیقی را استماع کرده. ولذا ایشان حالا تعبیرشان این بود که می‌ترسیم صدق بکند، می‌ترسیم صدق بکند این استماع در این صورت. اگر این حرف درست باشد که این استماع صدق می‌کند در این‌جا فرض این است که خود ایشان هم قبول دارند که با گفتن این مطلب رغبت در ناس ایجاد می‌شود؛ آیا می‌تواند بگوید من قصدم ایجاد رغبت نبود با این‌که می‌داند حتماً بعد از گفتن این مطلب این رغبت ایجاد می‌شود؛ می‌گوید من قصدم ایجاد رغبت نیست، من دارم می‌خواهم سیادت بگویم، حالا خودبخود در دل آن‌ها رغبت ایجاد بشود یا نشود به من مربوط نیست، این کار من نیست، این فعل من نیست. یا نه، این چیزی که شما می‌دانید که علی‌ای حال یترتب علی فعلکم، این منسوب به شما می‌شود. مثلاً در باب قتل جاهایی که تسبیح است، یکی می‌گوید آقا من تیر می‌خواهم بیندازم به آن‌جا، می‌خواهم بینم نشانه‌گیری‌ام چطوری است، اصلاً قصدم فقط همین است ولی می‌دانم وقتی می‌خواهم این کار را بکنم یک نفر هم آن‌جا ممکن است دارد می‌آید در حین این‌که من دارم این تیر را برای این می‌اندازم این را هم می‌دانم که این می‌آید رد بشود تیر به او می‌خورد، این‌جا صادق نیست که این قَتله؟ می‌گوید من که قصد نکردم آن را، من می‌خواهم بیندازم بینم

نشانه‌گیری‌ام چطوری است؟ در این‌جا با این که این فعل را دارد انجام می‌دهد و او ی‌علم به این‌که در اثر این فعل دیگری کشته خواهد شد، بخاطر این‌که می‌داند هم‌زمان با این‌که این تیر پرتاب می‌شود در اثناء راه که دارد این مسیر را این تیر می‌پیماید تا به نشانه بخورد این زید از این‌جا خواهد عبور کرد و به او خواهد به او خورد، آیا این‌جا ولو به زید هم نمی‌گوید حرکت کن، او تسبیح نمی‌کند که به زید بگوید ولی این علم را دارد، آیا این‌جا قتل‌ه صادق نیست؟ این‌جا عرفاً این عنوان قتل‌ه صادق است. این‌جا هم اگر شارع می‌داند وقتی می‌گوید من ثواب می‌دهم این‌ها راغب می‌شوند در این‌که بروند این کار را انجام بدهند، ولی من قصدم رغبت کردن این‌ها نبود.

س: با اباحه هم می‌سازد.

ج: بله؟

س: با اباحه هم...

ج: حالا با چی با اباحه می‌سازد؟

س: شارع دیگر، این کارش ... خاص است گفته که این کار را ثواب می‌دهم...

ج: نه، اگر رغبت داد...

س: لزوماً امر نیست.

ج: شما پس مقدمات بعد را قبول ندارید، آن آقا گفت اگر رغبت بود قبول داشت، ایجاد رغبت دلالت بر چی می‌کند؟ بر محبویت می‌کند، محبویت آن‌وقت می‌گفت قاعده‌ی مقتضی و مانع تطبیق می‌شود؛ آن‌که این حرف، اگر رغبت ایجاد شد بقیه‌اش را قبول دارد این، منتها در این‌که ایجاد رغبت دارد می‌کند مناقشه می‌فرماید.

س: هیأت اخباریه در اصل اخبار است مگر این‌که قرینه‌ای بر این داشته باشیم که دارد انشاء می‌کند، این‌جا وقتی دارد جملات اخباری می‌آید اصل بر این است که اخبار است، آن‌جاهایی که می‌گفتیم...

ج: ایجاد رغبت، منافاتی ندارد اخبار با ایجاد رغبت، با اخبارش ایجاد رغبت دارد می‌کند.

س: اخبار در اصل این است که فقط دارد اخبار می‌کند...

ج: می‌دانم، اخبار ایجاد رغبت می‌کند دیگر.

س: رغبت در خانواده‌ی انشاء است، من ایجاد رغبت می‌کنم یعنی انشاء رغبت می‌کنم؛ اخبار در اصل دارد گزارش می‌دهد همین، آن‌جایی هم که....

ج: می‌دانم این ایجاد، رغبت یک امر تکوینی است دیگر، با این اخبار ایجاد رغبت می‌کند درست؟ اگر این امر بود که دیگر مقدمات بعد را نمی‌خواست درست؟ مقدمات بعد تا به امر می‌خواهیم برسیم می‌گوییم ایجاد رغبت، رغبت محبویت، محبویت مقتضی مانع نیست تازه امر می‌خواهد درست بشود؛ اگر رغبت همان اول امر بود که دیگر کار این بندوبل‌ها را لازم نداشت.

خب این به خدمت شما عرض شود که ممکن است کسی این سخن را در مقابل فرمایش صاحب منتقی بگوید إلا أن يقال که تارة ما در مقام استفاده و استظهار از الفاظ و جمل هستیم؟ این جا می‌گوییم بله، عنوان قتله، رغبه یا امثال این‌ها یا استمع الصوت، استمع الغناء صادق است در این موارد. این جا که ما نداریم یک کلمه‌ی واژه‌ی رغبه در روایتی چیزی باشد این‌ها بخواهیم این استفاده‌ی لفظی بکنیم، یک استفاده‌ی واقعی می‌خواهیم بکنیم، یعنی واقع الترغیب؛ واقع الترغیب می‌خواهیم بگوییم که آیا ملازمه دارد واقع الترغیب من ناحیه الشارع و این که جعل ثواب کند؟ واقع، نه این که اسناد عرفی می‌توانیم بدهیم یا ندهیم، اسناد عرفی را کار نداریم، می‌خواهیم ببینیم واقعاً بین جعل ثواب و بیان این که این کار را من ثواب می‌دهم واقعاً فی العالم ثبوت بین این و این که او راغب است و دارد ترغیب می‌خواهد بکند شخص را بر این، بین این دو تا ملازمه است و آیا به وجدان مان که مراجعه می‌کنیم مثل مثالی که ایشان زد، نمی‌شود کسی بیان بکند این بزرگواری خودش را و هیچ قصدش این نیستش که واقعاً، قصدش هم این نیستش که ترغیب کرده باشد. آن که ما این جا لازم داریم ملازمه واقعیه است بین ثواب، جعل ثواب و این که او دارد ترغیب می‌کند. نمی‌خواهیم اسناد ترغیب به او بدهیم از نظر لفظی، ظاهری که در یک روایتی، در یک جایی موضوع واقع شده باشد، این جا که این بحث نیست که، بله آن جا دارد «من قَتَلَ نفساً متعمداً فجزاه جهنم» شما بگو آن جا «من قَتَلَ» این جا صادق است پس بنابراین آثارش یک قصاص می‌تواند بکند، چه می‌تواند بکند، دیه بگیرد، هر چه، صادق است چون موضوع «من قتل» است، آن جا می‌گوییم «من قتل» صادق است. اما این جا یک بحث ثبوتی است نه یک بحث اثباتی که بخواهیم یک روایتی را معنا کنیم، آیه را معنا کنیم و بگوییم موضوع آن این است، این موضوع الان این جا محقق است یا محقق نیست. آیا در مقام ثبوت، این مثال که ایشان زدند، این مثال غلط است؟ یعنی واقعیت ندارد؟ نمی‌شود که کسی کرامت و سیادت و این‌های خودش را بیان می‌کند ولی هیچ قصد این هم واقعاً ندارد که ترغیب بکند بلکه کاره است، این نمی‌شود

س: این عنوان ترغیب صادق است ولی ترغیب قصد نمی‌کند، این را می‌خواهد بفرماید؟

ج: بله؟

س: عنوان ترغیب صادق است

ج: یعنی عرفاً ممکن است صادق باشد که رَغَب

س: ولی با وجود این که می‌داند تعقیب نمی‌کند.

ج: نمی‌کند. می‌گوید درست است این کاره است، قصد من ترغیب به این نیست.

س: ...

ج: بله؟

س: یعنی کراهش... ظهور می‌شود...

ج: بله؟

س: کلامش یعنی ظهور...

ج: نه، ظهور نمی‌گوییم، اصلاً کار به ظهور نداریم.

س: مصداق فقط پیدا می‌شود. مصداق ترغیب

ج: ترغیب عرف می‌گوید رغب، ممکن است بگوید عرف رغب،

س: عرف که عنوان ترغیب را صادق می‌داند... از این جهت است که می‌گوید با وجود علم به ترتب اثر شما نمی‌توانی آن علم به ترتب اثر را در ... در نظر نگیری، یعنی آن‌ها منشأش همین امر واقعی است. استظهار عرفی در این که عنوان ترغیب در این موارد صادق است به خاطر این است که می‌گوید وقتی علم داری که اثر مترتب می‌شود نمی‌توانی قصد نکنی، منشأ آن یک امر واقعی است باز

ج: چرا نمی‌توانم قصد نکنم؟

س: بر هر مبنایی، به هر حال اگر شما آن را قبول بکنید منشأ آن این است، او این طور دارد می‌گوید.

ج: نه، او می‌گوید ظاهر

س: این استظهار عرفی داده از یک منشأ واقعی که می‌گوید وقتی می‌دانی اثر مترتب می‌شود نمی‌توانی قصد نکنی، ما نمی‌گوییم ... قبول نداریم

ج: همین را داریم انکار می‌کنیم، نه می‌شود، می‌گوییم ثبوتاً حرف همین است، یک وقت شما می‌گویید ما اماره اثباتی داریم بر این که قصد کرده، بله این ممکن است کسی بگوید؛ اماره اثباتی بر این که قصد کرده، اما یک بحث، بحث این است که آیا در ثبوت ملازمه است که اگر کسی این کار کرد او هم قصد کرده؟

س: منشأ آن استظهار یک امر ثبوتی است. می‌خواهم بگویم یا باید قبول بکنیم یا نکنیم

ج: امر ثبوتی نیست.

س: چرا، امر ثبوتی، استدلال‌شان اصلاً همین است که از مرحوم آقای گلپایگانی هم نقل فرمودید که وقتی می‌داند که اثر مترتب می‌شود نمی‌تواند بگوید من...

ج: فرمایش آقای گلپایگانی آن بود که ادله گفته «من استمع الغنی» به هر حال صادق است

س: بعد موضوع قرار می‌گیرد. بعد موضوع قرار می‌گیرد. حالا وجه آن یک امر ثبوتی است.

ج: نه، وجه این است که عرف می‌گویند آره، استمع، می‌گویند قتل، در آن مثال می‌گویند قتل، در آن مثال می‌گویند استمع،

س: گزاف که نمی‌گوید عرف، منشأ آن یک امر ثبوتی است

ج: نه، این اماره کأته دارد. ببینید ممکن است یک اماره عرفیه باشد، می‌گویند که نمی‌شود وقتی می‌داند، قصد هم کرده، درست؟ وقتی می‌داند قصد کرده؛ مثلاً در مسافر، می‌گویند اگر می‌داند این جا این مسافت هشت فرسخ است قهراً قصد هم کرده اگر می‌داند هشت فرسخ است. نمی‌شود بگویم می‌دانستم ولی قصد نکردم، شرط قصد وجود ندارد. من چون باید قصد بکند ثمانیه فراسخ را تا این که نمازش قبول...، بله می‌دانستم هشت فرسخ است اما قصد نکردم

س: نمی‌شود، می‌شود ثبوتی حاج آقا، آن اماره نمی‌شود. اماره ... این که قاعدتاً قصد کرده، یک وقت می‌بینی نمی‌شود که اثر مترتب می‌شود و قصد نکند، می‌شود امر ثبوتی

ج: می‌دانم وجداناً این مثالی که این جا زده شد که ایشان فرمود که می‌گوید «إِنَّ مَنْ قَصَدَ الدَّاعِيَ بِتَخَيُّلٍ وَجُودِ الطَّعَامِ فِي لَا أَحْرَمِهِ مِنْ ذَلِكِ وَ اطعمه» از این طرف این را می‌گوید، از آن طرف «یکون کارها» برای این که کسی بیاید منزلش به خاطر ضیق یدی که دارد، این تصور ندارد وجداناً، می‌گویند این غلط است نمی‌شود چنین چیزی یا می‌گویند می‌شود؟

س: با تراحم باید درستش کنیم

ج: نه تراحم نیست؛ نه واقعاً کاره ترغیب نمی‌کند، نمی‌خواهد کسی را ترغیب کند، فقط می‌خواهد از این بزرگواری خودش خبر بدهد.

س: بالاخره رضایت به ترغیب را نشان می‌دهد دیگه

ج: بله؟

س: بالاخره رضایت این میزبان را نشان می‌دهد. من می‌دانم که مهمان می‌آید

ج: اما ترغیب می‌کند. بله، اگر آمد این کار را می‌کنم

س: قصد ترغیب ندارم ولی وقتی می‌دانم او... ترغیب می‌شود می‌گویم اشکال ندارد برای رضای خدا بیاید دیگر، اشکال ندارد.

ج: نه، همین؛ صحبت سر ترغیب است آخه، اگر ترغیب باشد آن وقت لازمه‌اش این است که امر درست بشود. ترغیب اگر ... می‌گوید بیا حالا، ببینید می‌گوید بیا، ... می‌گوید بیا، اگر آمد... ببینید ترغیب منشأ، آخر ترغیب به کجا می‌انجامد؟ ترغیب می‌انجامد به محبوبیت، محبوبیت می‌انجامد به امر، یعنی واقعاً دارد می‌گوید بیا؟ نه نمی‌گوید بیا،

س: حاج آقا منافاتی دارد اگر ترغیب جزء

س: ... ثابت می‌کنیم که بین ثواب و ... ملازمه وجود ندارد و این به معنای این نیست که گاهی می‌تواند در مقابل ثواب امر کند و وقتی از این طرف هم لفظ... دارد به صورت استظهاری بیان می‌کند که این جا این حقیقت را می‌رساند، ما نمی‌توانیم رد کنیم که، ما نهایت می‌توانیم این را بگویم ملازمه وجود ندارد ولی ملازمه نداشتن به معنای این نیست که گاهی شارع می‌تواند این رابطه را برقرار کند که

ج: گاهی می‌تواند اما به چه درد ما می‌خورد؟

س: از این لفظ دارد بیان می‌کند

ج: چه لفظی؟ گفته ثواب دارد. همین گفته ثواب دارد، همین! گفته ثواب می‌دهم

س: وقتی می‌داند ترغیب می‌کند، این یعنی ترغیب محقق می‌شود، این قصد ترغیب را دارد ولی در مقام تراحم به خاطر این که دستش خالی است آن را، یعنی در واقع قصد ترغیب ملازم است با این که ترغیب محقق می‌شود. این قصد را دارد. منتها وقتی می‌داند ندارد دیگر در مقام تراحم است دیگر، مصالحی در مجموع من کاره هستم، آن به خاطر غلبه آن مصلحت است و الا، این ترغیب محقق می‌شود. دست من هم خالی است. این دو تا، دو تا حیثیتی هستند که با هم تراحم پیدا می‌کنند، نهایتاً من کاره هستم اما وقتی من می‌دانم محقق می‌شود این ترغیب، این قصد را دارم

س: چه منافاتی دارد که در مبادی ترغیب را ... نکنند ولی ثمره‌اش ترغیب باشد؟

ج: ببینید مثل این که کسی تا یک کسی وارد می‌شود این به خاطر یک، محصور شده مثلاً بلند می‌شود می‌رود بیرون، او خیال می‌کند این بی‌احترامی کرده به این و حال این اصلاً قصدش بی‌احترامی نبوده ولو می‌داند، ولو می‌داند، ببینید ولو می‌داند با این او ممکن است او در ذهنش بیاید که این بی‌احترامی کرده یا جلاس دیگر می‌گویند! این آدم، بی‌احترامی کرد ولی او محصور بوده، چاره‌ای نداشته پریده بیرون لدی الورد آن یکی، پس می‌داند مردم چنین برداشتی می‌کند ولی او بین خودش و خدا قصد بی‌احترامی نداشته.

س: ولی مثال شما فرق گذاشت بین ممدوحه و عدم ممدوحه...

ج: بله؟

س: این مثال شما فرق گذاشت بین ممدوحه و عدم ممدوحه، مثال شما یک جوری بود که چاره‌ای نداشت ولی آیا این جا شارع این جور بود که چاره‌ای نداشت؟ وقتی در هفت تا روایت... آمده می‌گوید برای چه گفتی؟ حالا می‌آمدند تمام می‌شد...

ج: نه، منبه این است که پس می‌شود آدم از باب سیادت و کرامت و این‌ها بیاید بگوید من ثواب می‌دهم در عین حال هم بنای او نیست که ترغیب بکند ولو می‌داند این گفته باعث می‌شود که آن‌ها رغبت پیدا بکنند. رغبت پیدا می‌کنند ولی این مرغب...، حالا علی‌ای حال، اگر جواب دو و سه ایشان را می‌پسندید أجوبه می‌شود ثلاثه، اگر جواب دو و سه ایشان را نمی‌پسندید أجوبه می‌شود، جواب می‌شود یکی، جواب که همان اولی باشد که این قاعده این جا تمام نیست.

س: آن رغبتی که در قاعده مقتضی و مانع مهم بود، ترغیب شارع بود یا راغب شدن عباد؟

ج: ترغیب شارع بود. بله، نه، ترغیب، نه ترغیب

س: یا راغب شدن عباد ترغیب شارع نیست...

ج: نه، چرا، چرا؟ برای این که می‌خواستیم بگوییم این ترغیب دلالت می‌کند بر محبوبیت عند الشارع

س: این که محبوبیت عند

ج: عند الشارع، محبوبیت عند الشارع آن وقت، ببینید بله ترغیب باید ترغیب من الشارع باشد تا محبوبیت عند الشارع را اثبات کند، وقتی محبوبیت عند الشارع شد این مقتضی می شود برای امر، پس بنابراین امر هست ولو محبوبیت عند الناس چه ربطی دارد به این که شارع بیاورد امر بکند؟

س: همین رغبتی که این جا بین مردم می فرمایند ظاهراً می شود، این راغب شدن مردم است نه ترغیبی از شارع، شارع اصلاً

ج: نه، نه، درست است.

س: حاج آقا، مؤید هستند

ج: نه، من این تأیید را نمی خواهم. این تأیید را نمی خواهم. چرا؟ چون ببینید ترغیب یعنی، ترغیب یعنی آن رغبتی که آن جا می شود سبب آن این است. رغبت برای آن ها است، ترغیبش برای این است. شما می فرمایید این جا رغبت برای ناس است ولی شارع دارد این را ایجاد می کند با این حرف گفتنش، پس رغب الناس، این مؤید آن حرف نمی شود.

س: استاد برای آن مثالی که ... گفتید سبب نمی آید جار بزند بگوید بیاید مهمان من بشوید، من به شما غذا می دهم ولی این جا خدا آمده جار زده گفته هر کسی این کار را بکند من ثواب می دهم. آن جا آن مثالی که شما می زنید من می دانم که طرف

ج: نه، نه، آن هم در جلسه عمومی بالای منبر، بالای منبر می گوید من، مردم من این جور آدمی هستم، شما هم این جور آدم هایی باشید. درست؟ ولی بنای این بر این نیست که حالا ببرند در خانه اش این ها، می گوید من این جور آدم هستم شما هم این جور آدمی باشید، کرامت داشته باشید، بزرگواری داشته باشید و امثال این ها، البته من چنین حرفی نمی زنم و اما در منتقی، (اجازه بدهید من این را تمام کنم)

س: مرحوم آقای گلپایگانی را می فرمایید قبول ندارید نه؟

ج: نه، گفتم در مقام اسناد ممکن است ولی این جا بحث ثبوتی است. بعید نیست اگر می داند می گویم آره اتفاقاً گرچه آن جا علی تأملنا، خود ایشان هم می فرمود می ترسیم نه این که ... می فرمود می ترسیم. و اما

س: استاد، این حالت یک حالت نفسانی است که همیشه سومی محقق می شود

ج: بله، این حالت نفسانی (می دانم) این حالت نفسانی را کسی که موجب ایجاد این حالت نفسانی می شود، به او می گویند چی؟ رغب و ترغیب از ناحیه او است که این حالت نفسانی را ایجاد کند.

س: چون ذمی هست ممکن است شارع او را با امر محقق کند، ممکن است با ثواب دادن محقق کند. می تواند بعدش بگوید، این مثالی هم که زده مع الفارق است چون آن فرد، فرد دارد تظاهر به بزرگواری می کند. اگر واقعاً درسش کاره باشد که او چه کرامتی را می خواهد ... خدای متعال دارد بیان می کند

ج: آقا، این دو تا چه، ببینید کاره... چون ما فی الید او کم است یا ندارد، در زحمت می‌افتد، نمی‌خواهد حالا مراجعه کند ولی می‌گوید من اگر مراجعه کردند، قضیه شرطیه است. اگر مراجعه کردند در آن صورت دیگه زمین نمی‌زنم روی او را، این خودش یک کرامتی است دیگه، به نحو قضیه شرطیه،

س: اگر راه بیان آن منحصر باشد در این شکل، حالا، ولی اگر می‌تواند یک جوری بیان بکند که این ملازمه را هم پشت سرش نباشد

ج: چه کار کند؟ چه جور بگوید؟ نمی‌تواند دیگه، چه جور باید به ... بگوید ثواب می‌دهم دیگه، حالا که گفته، چه جور بگوید؟ بله، بگوید اما انجام ندهید؟ قَعْمِلَه در آن موضوع، آن جایی که این بزرگواری را انجام می‌دهد همان جاهایی است که عمله، این جا ایشان در پراتنز زمینه آماده شده، یک اشکالی هم به آن قسم ثانی می‌کنیم. به وجه الثانی می‌خواهند بکنند. وجه ثانی چه بود؟ این بود که ملازمه عرفیه وجود دارد بین جعل ثواب و چی؟ و امر، بین جعل ثواب و امر ملازمه عرفیه دارد. ما اشکال‌مان چه بود؟ گفتیم این جا ملازمه وجود ندارد چون خود جاعل گفته «و إن لم اقله»، یا «لم يقله رسول الله ص» گفتیم این جا دیگر ملازمه ندارد چون خودش می‌گوید نگفته، اگر چه نگفته باشد. ایشان اشکال از این مطلبی که این جا فرمودند استفاده می‌کنند می‌گویند وقتی رغبت، وقتی در مقام تفصل باشد و می‌خواهد سیادت و کرامت خودش را بیان کند این جاها هم ملازمه ندارد، آن ملازمه عرفیه برای جایی است کأنه در مقام بیان استحقاق است، جزا است، پاداش است. هر وقت ظاهر کلام این باشد که این ثواب را که من می‌دهم جزاء دارم می‌دهم، به خاطر پاداش دارم می‌دهم، به خاطر این که او استحقاق دارد دارم می‌دهم؛ این جا ملازمه وجود دارد عرفاً، پس امر وجود دارد چون استحقاق بدون امر چه جور درست می‌شود؟ اما اگر نه در مقام بیان سیادت و کرامت خودش هست، این جا ملازمه عرفیه ندارد. عرف می‌گوید که امر ندارد ولی با این که امر ندارد می‌خواهد بگوید. چون سیادت و کرامت، این جا افزون است تا آن جایی که امر کرده، آن جایی که اصلاً ادم، یعنی آن گوینده این کلام می‌خواهد بگوید با این که من نگفته بودم، امر نداشتم و از ناحیه من هیچ بآسی به انجام آن کار نبود. حالا اگر کسی به خیال این که من دوست دارم رفت آورد، من این ثواب را می‌دهم. پس بنابراین...

س: حاج آقا، یعنی ترغیب و محبوبیت هست و امر نیست یا حتی ترغیب نیست؟ چون این جا سه مقدمه

ج: نه، ترغیب هست اما... ترغیب نیست، ترغیب نیست، ایشان می‌خواهد بگوید ترغیب نیست بلکه این از باب چیست؟ از باب بیان کرامت و... ترغیب یعنی دارد ترغیب می‌کند آن کار را انجام بدهد نه، می‌گوید این

س: منظور می‌خواهم بگویم این اشکال به همان مقدمه اول است که ترغیب دلالت دارد پس این جا نفی ترغیب دوباره یعنی می‌شود دیگه، یعنی ملازمه عرفیه هست و ترغیب نیست.

ج: بله بله، آره، آره دیگه، نیست بله، منتها نه به این وجه سوم، به آن وجه دوم دارد اشکال می‌کند می‌گوید آن وجه دوم هم پس اشکال پیدا کرد. حالا که این وجه اشکال پیدا کرد معلوم می‌شود آن وجه قبلی هم اشکال دارد. می‌فرماید «و هذا كما يكون إشكالاً على الوجه الثانی» که وجه ثانی ایشان، وجه ثالث ما است چون ایشان ملازمه عقلیه را

نگفته، «يكون إشكالاً على الوجه الأول» که همان ملازمه عرفیه باشد «لأنه إذا كان في مقام التفصّل و الإكرام، فلا دلالة عرفية و لا عقلية على ان الثواب على العمل من جهة تعلق الأمر به، إذ لا ملازمة عرفاً و لا عقلاً بين الثواب التفضلي و الأمر و إنما يستكشف الأمر إذا فرض كون ترتيب الثواب بعنوان الجزاء و الاستحقاق فلاحظ». و اما ...

س: عقلی را هم از بین برد دیگه، هم اول هم دوم

ج: بله، عقلی حالا لازم به این نبود. این جا اشاره، عقلی را اصلاً اول نفرموده، این جا به تناسب اسم، نام از عقلی را هم بردند.

س: حاج آقا ببخشید، ما اشکال دومی را یک مقدار ... کردیم. دو تا اشکال خودشان کردند بعد شما اشکال او را پاسخ دادید یا نه،

ج: چرا، بله اشکال را پاسخ دادیم. اگر آن تمام بشود ممکن است این جوری که عرض کردیم پاسخ داده بشود.

خب رسیدیم به وجه چهارم که از

س: آن عرفیه را جواب می‌خواهید بدهید؟

ج: نه، عرفیه را قبول کردیم. ملازمه عرفیه بین جعل است منتها در ما نحن فيه گفتیم تطبیق نمی‌شود، به خاطر این که خودش گفته «لم اقله».

اما وجه چهارم چه بود؟ وجه چهارم این بود که ضمّ دو تا مطلب از شارع یکشف عن الامر، یک مطلب این که جعل ثواب کرده، مطلب دوم این که گفته هیچ واقعه‌ای نیست مگر این که من در آن واقعه حکم دارم. جمع بین این دو حرف شارع بدل بر این که این جا امر وجوب دارد به بیانی که دیروز گفتیم. حالا جواب آن چیست؟ دیگه وقت گذشته، این را می‌گذاریم برای فردا.

و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرين